امام خمينى قدس سره و كاربردهاى روايات تفسيرى

معرفت سال بيست و يكم ـ شماره 180 ـ آذر 1391، 85ـ102

عليرضا كوهى\*

چكيده

اعتبار و كاربرد روايات تفسيرى همواره مورد بحث قرآن پژوهان بوده است. احاديث تفسيرى نزد امام خمينى قدس سره از منابع مهم و پركاربرد تفسيرى است. در انديشه ايشان، احاديث معصومان عليهم السلام داراى روحانيت و نورانيتى است كه در ديگر كلمات نيست. هرچند ايشان برخلاف عقيده شان درباره روايات فقهى، براى روايات تفسيرى حجّيتى قايل نيست، اما اين عدم حجّيت به معناى اسقاط روايات تفسيرى از درجه اعتبار و به كنار انداختن آنها نيست و از اين رو، از آن در روش تفسيرى خود بسيار استفاده كرده اند.

هدف اين نوشتار بررسى ميزان و چگونگى استفاده امام راحل از روايات تفسيرى است. بررسى كاربرد روايات تفسيرى در آثار حضرت امام نشان مى دهد، ايشان از روايات تفسيرى در كاربردهايى همچون تأويل، جرى و تطبيق و بيان مصداق آيات، تفسير و سبب نزول آيات استفاده كرده اند.

كليدواژه ها: روايات تفسيرى، امام خمينى، قرآن، تفسير، تأويل، تطبيق، سبب نزول.

\* كارشناس ارشد علوم قرآن و حديث دانشگاه قم. koohi3@gmail.com

دريافت: 12/10/90 پذيرش: 19/7/91.

مقدّمه

موضوع اعتبار و كاربرد روايات تفسيرى از گذشته مورد توجه قرآن پژوهان بوده است. على احمد ناصح در كتاب اعتبار و كاربرد روايات تفسيرى، ديدگاه هاى عالمان گذشته و حال را در اين موضوع به تفصيل نگاشته و كاربردهاى روايات تفسيرى را به صورت عام شرح داده است. اين تنها كتابى است كه اين موضوع را بررسى كرده است. تحقيقى كه ديدگاه امام خمينى قدس سره را در اين باره بررسى كند يافت نشد. اين پژوهش در پى پاسخ به اين سؤال اصلى است كه كاربردهاى روايات تفسيرى در انديشه امام خمينى قدس سرهكدام است؟ سؤال فرعى اين نوشتار نيز آن است كه نظر امام خمينى قدس سره در اعتبار و حجّيت روايات تفسيرى چيست؟ انديشه قرآنى امام راحل مى تواند راهنماى قرآن پژوهان در فهم بهتر آيات باشد. روايات تفسيرى استفاده شده در روش تفسيرى امام خمينى قدس سرهبخشى از داده هاى تفسيرى ايشان است و بررسى آنها از بايسته هاى پژوهشى است كه تاكنون مغفول مانده است.

ايشان همانند بيشتر علماى شيعه، قايل به حجّيت خبر واحد فقهى است و به تفصيل، به موضوع «حجّيت خبر واحد» و ادلّه موافقان و مخالفان آن پرداخته و با ارائه دلايل قرآنى، روايى، عقلى و اجماع، اين موضوع را به تفصيل بررسى كرده است.1

از جمله ويژگى هاى برجسته تأويل در عرفان شيعى، اين است كه زيربناى آن، روايات و آموزه هاى اهل بيت عليهم السلاماست. از ديدگاه امام خمينى قدس سره نيز احاديث عرفانى پايه و اساس تأويل عرفانى است. از ديدگاه ايشان، روايات گاهى نقش كليدى در تأويل آيات و راه گشايى به اعماق انديشه عرفان دارد و محورهاى مهم در تجلّى اسما و صفات در انسان كامل را مشخص مى كند، و مواردى نيز نقش تصحيحى دارد. در انديشه امام راحل، احاديث معصومان عليهم السلام داراى روحانيت و نورانيتى است كه در ديگر كلمات نيست؛ چراكه از سرچشمه علم رحمانى و فيض سبحانى نازل شده و دست تصرف هوا و نفس امّاره از آن دور بوده و شيطان از خيانت به آن محجور است.2 با وجود اين، امام راحل خبر واحد را در تفسيرى ـ برخلاف فقه ـ حجت نمى دانند. ايشان معتقدند: خبر واحد معصومان فقط در عرصه فقه، حجّيت و اعتبار دارد: «و معلوم أنّ الاصول الاعتقادية لايعتمد فيها بخبر الثقة»؛3 معلوم است كه در اصول اعتقادى، به خبر ثقه اعتماد نمى شود.

ايشان احاديث را به دو گونه علمى و عملى تقسيم كرده، احاديث عملى را احاديثى مى دانند كه بايد به آنها عمل شود و احاديث علمى را احاديثى برمى شمرند كه جنبه عملى نداشته، آن را شامل موضوعاتى همچون تاريخ و جغرافيا و فلكيات و هيئت مى دانند. ايشان در ادامه مى نويسند:

علما و فقها... احاديثى كه از قبيل دسته دوم (تاريخى يا علمى) است، اساسا حجت نمى دانند و مورد اعتنا و بررسى هم قرار نداده، مى گويند: در بحث، اينها اثرى ندارد؛ اگر آنها موافق علم و عقل شد، كه همان علم و عقل در كار است، و اگر مخالف آن شد بايد آنها را كنار گذاشت 4 ... اگر فرض كرديم حديثى با علم قطعى ـ يعنى علمى كه به برهان ثابت باشد ـ نسازد آن نيز بايد رد شود؛ لكن در احاديث. 5

هرچند ايشان براى روايات تفسيرى حجّيتى قايل نيست، اما ذكر اين نكته ضرورى است كه اين عدم حجّيت به معناى اسقاط روايات تفسيرى از درجه اعتبار و به كنار انداختن آن نيست، بلكه منظور نفى حجّيتى است كه براى روايات فقهى مطرح است و آن پذيرش تعبّدى است. بنابراين، روايات تفسيرى را نمى توان تعبدا پذيرفت، بلكه مى توان از آن با محك عقل، قرآن و روايات متقن استفاده كرد.

امام خمينى قدس سره با اين ديدگاه، از روايات تفسيرى در كاربردهايى متفاوت استفاده كرده اند. اين نوشتار به بررسى اين كاربردها مى پردازد.

1. تأويل

لغت شناسان واژه «تأويل» را از ماده «أول» و به معانى گوناگونى همچون «رجوع و بازگشت به اصل»،6 «مقصود قطعى كلام»7 و «فرجام و نهايت»8 آورده اند. بنابراين، «تأويل» با توجه به ريشه اصلى اش، به معناى «ارجاع» است، جز آنكه تأويل در امور معنوى بيشتر به كار مى رود؛ مانند امور متشابه گفتار يا كردار كه قابل توجيه و تأويل باشد.

امام خمينى قدس سره معتقدند: «تأويل» به مفهوم برداشت معناى باطنى از ظواهر الفاظ قرآن است. ايشان آنجا كه از قلوب معوج و مختلط با هواهاى نفسانى بحث مى كنند، مى نويسند:

تأويل كتاب الهى، كه عبارت از برگرداندن صورت به معنى و قشر به لُبّ است، به طور كمال ميسر نشود، مگر براى آنان كه خود آنها منحرف و معوج نباشند، و جز نور حق ـ تعالى شأنه ـ در قلب آنها چيزى نباشد، و به مقام مشيت مطلقه و فناى مطلق، كه مقام تأويل است، رسيده باشند. 9

بنابر اين تعريف، «مطلق برگرداندن صورت الفاظ آيات به معانى باطنى»، همان تأويل است. اين سخن ايشان، چنين برمى آيد كه تأويل صحيح آن است كه از قلوب منحرف و معوج برنخاسته باشد. ايشان بر اين عقيده اند كه تأويل و به طور كلى، تفكر در آيات قرآن مجيد بايد در جهت تأمين هدف قرآن مجيد باشد و هدف قرآن همان گونه كه خود قرآن فرموده، هدايت به راه هاى سلامت است. ايشان در توضيح آيه 7 سوره «آل عمران»، آيات قرآن را به دو گونه محكمات و متشابهات تقسيم مى كنند و بر اين اساس، متشابهات را داراى تأويل و از قبيل رمز دانسته، تصريح مى كنند: «تأويل آن را جز خدا و راسخان در علم، كسى نمى داند.»10

تأويل قرآن مجيد آنچنان گريزناپذير است كه به نظر امام خمينى قدس سره، آنان كه از تأويل پرهيز مى كنند، خود به تأويلى ديگر گرفتار شده اند. ايشان در بحث از تسبيح موجودات مى فرمايند:

محجوبين از اهل فلسفه عاميه و اهل ظاهر، كه نطق موجودات را نيافته اند، به تأويل و توجيه پرداخته اند، و عجب آن است كه اهل ظاهر، كه به اهل فلسفه طعن زنند كه تأويل كتاب خدا كنند به حسب عقل خود، در اين موارد، خود تأويل اين همه آيات صريحه و احاديث صحيحه كنند، به مجرّد آنكه نطق موجودات را نيافته اند، با آنكه برهانى در دست ندارند. پس تأويل قرآن را بى برهان و به مجرّد استبعاد كنند. 11

تأويل بر پايه روايات اهل بيت عليهم السلام

تفاسير عرفانى و تأويلات موجود در آن، چنان وابسته به روايات عرفانى اهل بيت عليهم السلام است كه بدون آن سامانى ندارد. بر همين اساس، امام خمينى قدس سره تأويلات عرفانى خود را بر پايه روايات اهل بيت عليهم السلام استوار ساخته اند و به اين مهم، تصريح كرده اند:

ما به رأى خودمان نمى توانيم قرآن را تأويل كنيم. ما بايد «انّما يعرف القرآن من خوطب به.»12 ما از طريق وحى و از طريق وابستگان به وحى قرآن را اخذ مى كنيم و بحمداللّه، از آن راه هم غنى هستيم.13

آثار عرفانى امام خمينى قدس سره نيز چنين شيوه اى را نشان مى دهد؛ چنان كه در تمامى آثار ايشان، حضور پررنگ و تأثيرگذار روايات، نمايان است. از منظر ايشان، روايات اهل بيت عليهم السلام از سرچشمه الهى نشأت گرفته و آلوده به هوا و هوس نشده14 و از اين رو، پاك و زلال است.

ايشان درباره تفاوت فهم ما از قرآن با فهم معصومان عليهم السلاماز آن فرموده اند:

ما يك صورتى، يك پرده اى از پرده هاى كتاب خدا را مى فهميم، و باقى اش محتاج به تفسير اهل عصمت است كه معلَّم به تعليمات رسول اللّه بوده اند.15

امام راحل بر اين عقيده اند كه دست يابى به علم تأويل قرآن براى غيرمعصومان نيز امكان پذير است. بر اين اساس، راسخان در علم، كه در آيه 7 سوره «آل عمران» بدان اشاره شده، منحصر در رسول خدا صلي الله عليه و اله و اهل بيت ايشان نمى شود و ديگران نيز مى توانند به اين عرصه وارد شوند. از همين روست كه خود ايشان تأويلات عرفانى زيادى از آيات قرآن را در آثار خود بر جاى گذاشته اند. منتها از ديدگاه ايشان، دست يابى به تأويل قرآن مجيد، با قدم طهارت نفس و تهذيب باطن امكان پذير است. از اين رو، فرموده اند:

اين حقيقت و لطيفه الهيه، كه علم به تأويل است، به مجاهدات علميه و رياضات عقليه، مشفوع به رياضات عمليه و تطهير نفوس و تنزيه قلوب و تقديس ارواح حاصل شود... گرچه راسخ در علم و مُطَهَّر به قول مطلق، انبيا و اولياى معصومين ـ عليهم السلام ـ هستند و از اين جهت، علم تأويل به تمام مراتب آن، مختص به آنهاست، لكن علماى امت را نيز از آن به مقدار قدَم آنها در علم و طهارت، حظّ وافرى است. 16

از بيان چنين برمى آيد كه رسوخ در علم، امرى مشكّك بوده كه مصداق اتمّ آن معصومان عليهم السلام هستند و ديگران از پيروان آنها، هر كدام به ميزان مرتبه وجودى و علوّ روحانى شان، مى توانند بدان دست يابند.

كاربرد روايات تفسيرى در تأويلات امام خمينى قدس سره

امام خمينى قدس سره از روايات تفسيرى در جهت تأويل آيات قرآن، بسيار استفاده كرده اند. استفاده ايشان از اين دسته روايات گاهى در جهت تأويل آيات و تأييد معانى تأويلى است. در اين بخش، به نمونه هايى از اين روايات، كه ايشان از آنها در تأويل آيات استفاده كرده اند، اشاره مى شود:

1. در شرح حديث جنود عقل و جهل، آيه «فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس: 24) را، كه با توجه به سياق كلام و آيات صدر و ذيل آن، درباره توجه به طعام مادى است، با استفاده از روايتى از امام صادق (ع)، به غذاى معنوى تأويل كرده اند:

در محل خود مقرّر است كه علم و عالِم و معلوم بايد با هم متناسب باشد، و علم غذاى عالم است. و چنانچه غذا با متغذّى بايد مناسب باشد ـ زيرا كه با متغذّى متحد شود ـ غذاى روحانى با متغذّى نيز بايد متحد شود و با آن بايد مناسب باشد؛ چنانچه در باب اتحاد عالم و معلوم و عاقل و معقول مبرهن است 17 و خداىِ تعالى در سوره مباركه «عبس» آيه 24 فرمايد: «فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»؛ بايد انسان البته نظر كند به طعام خود.

و در كافى شريف، سند به حضرت صادق ـ (ع) ـ مى رساند كه در معنى آيه شريفه فرمود: بايد انسان نظر كند به علمش كه اخذ مى كند، ببيند از كه اخذ مى كند. 18 و شيخ مفيد ـ رضوان اللّه عليه ـ از حضرت باقر ـ (ع) ـ به همين مضمون روايت فرموده است. 19 و 20

2. در تأويل آيه «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (غاشيه: 25و26) با استفاده از فرازى از زيارت «جامعه كبيره»، كه «و إياب الخلق إليكم و حسابهم عليكم» رجوع به انسان كامل را رجوع به اللّه مى دانند:

و اينكه در آيه شريفه، حق مى فرمايد: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» و در زيارت «جامعه» مى فرمايد: «و ايابُ الْخَلْقِ الَيكُمْ و حِسابُهُمْ عَلَيكُم» 21 سرّى از اسرار توحيد، و اشاره به آن است كه رجوع به انسان كامل، رجوع الى اللّه است؛ زيرا كه انسان كاملْ فانى مطلق و باقى به بقاءاللّه است و از خودْ تعين و انّيت و انانيتى ندارد، بلكه خود از اسماء حسنى و اسم اعظم است؛ چنانچه اشاره به اين معنى در قرآن و احاديث شريفه بسيار است. 22

چنان كه مشاهده مى شود، ظاهر آيه بيان كننده اين حقيقت است كه رجوع انسان به اللّه بوده و حساب رسى او بر عهده خداست، اما ايشان با استفاده از حديث، رجوع انسان ها به معصومان عليهم السلام را، كه انسان كامل هستند، رجوع به اللّه دانسته، بنابراين، ظاهر آيه را تأويل كرده اند.

3. داستان حضرت آدم و خوردن ايشان از شجره منهيه چند بار در قرآن تكرار شده است. تأويل امام خمينى قدس سره از شجره، عالم طبيعت است و اين تأويل را با استفاده از روايات ذكر كرده اند:

عالم طبيعت همان شجره است؛ چنان كه در بعضى از اخبار وارد شده است، آن شجره منهيه درختى بود كه در آن همه چيز بوده، از سيب و گلابى و جو و گندم و عسل و روغن و بادام و خلاصه آنچه كه در طبيعت و زير گنبد فلك است. البته چنين درختى، غير عالم طبيعت نيست و متوجه شدن به اين همه جهات كثرت، خطيئه آدم است كه از آن خطيئه اوّلى و مقام تعلّم اسماء شروع شد. 23

از اين دست تأويلات، مى توان نمونه هاى زيادى در نوشته ها و بيانات ايشان يافت كه براى جلوگيرى از اطاله كلام، تنها به چند نمونه اشاره شد.24

2. جرى و تطبيق

جريان آيات قرآن در گذر زمان، بر مصاديق جديد، كه بى ارتباط با همان بطن آيات نيست، از ويژگى هاى قرآن است كه پشتوانه مهمى براى جاودانگى قرآن گرديده است. طبق اين ديدگاه، گرچه بخشى از آيات قرآن داراى سبب نزول خاص و داراى مصداق نخستين است، اما امكان تحليل و تطبيق آن بر مصاديق ديگر نيز وجود دارد.25 بر اين اساس، هرچند منطوق آيات در ظاهر، ناظر به امت هاى گذشته يا اتفاقات عصر نزول است، ولى روح و حقيقت آن در حصار هيچ زمانى محصور نيست، بلكه به تعبير ديگر، «فرازمانى» است و در آيندگان همانند گذشتگان، جارى و سارى است.

از اين رو، با توجه به خصيصه كارآمدى و جاودانگى قرآن، مفاهيم آيات در طول زمان، بر همه موارد مشابه قابل تطبيق است؛ زيرا آيات قرآن محدود به مورد نزولشان نيست. از اين رو، گرفتار ركود و درجازدگى نمى شود. از اين خصيصه، در اصطلاح، به «جرى و تطبيق» ياد مى شود. در واقع، جرى و تطبيق رمز جاودانگى و پويايى قرآن را بيشتر نمايان مى سازد.

علّامه طباطبائى اثر قاعده «جرى و تطبيق» را در توسعه مصاديق و مفاهيم قرآن و در نتيجه، جاودانگى آن مهم دانسته، مى نويسد:

قرآن از نظر انطباق بر مصاديق و بيان حال آنها، از وسعت و مجال خاصى برخوردار است و هيچ يك به مورد نزول خاصى اختصاص ندارد، بلكه در هر موردى كه با مورد نزول آن از جهت ملاك متحد است، جارى مى شود و اين همان قاعده «جرى» است. 26

در بسيارى از روايات تفسيرى مفاد آيات بر غير مورد نزول آن، از جمله پيامبر صلي الله عليه و اله و اهل بيت عليهم السلام و موافقان و مخالفان آنها تطبيق شده است.

جرى و تطبيق از ديدگاه امام خمينى قدس سره

امام خمينى قدس سره در توجيه تفسيرها و تأويلات عرفانى موجود در كتاب آداب الصلاة، به چند موضوع اشاره مى كنند. ايشان در ابتدا آورده اند:

ممكن است بعضى غفلت از حقيقت حال كنند و چون از معارف قرآنيه و دقائق سخن الهيه بى خبرند، بعضى از مطالب اين رساله را «تفسير به رأى» گمان كنند، و اين خطاى محض و افتراى فاحش است. 27

ايشان در ادامه، به چند دليل براى اين موضوع اشاره مى كنند. دليل سوم ايشان آن است كه غالب مباحث تفسيرى ـ عرفانى شان از قبيل بيان مصداق است:

... ثالثا، غالبا مطالبى كه ما ذكر كرديم يا در بيان آيات شريفه ذكر مى كنيم، از قبيل بيان مصاديق مفاهيم است و بيان مصداق و مراتب حقائق، مربوط به تفسير نيست، تا آنكه تفسير به رأى باشد. 28

ايشان عقيده دارند: هر لفظى مانند «آمنوا» و «اتّقوا» را، كه بر خلّص اوليا و ائمّه خاص تطبيق شده و در روايات يا اسباب نزول بر اشخاص معينى حمل گرديده است، بر مطلق حمل مى كنيم و وقتى در آيات قرآن «مؤمنون» يا «متقين» مى گوييم، آن را به همه مراتب آن حقايق حمل مى كنيم؛ چون اين الفاظ عناوين موضوعات هستند، صرف نظر از هر قيد و حدّى.29 از اين رو، ايشان معتقد است:

بنابراين، هر گروه و طايفه اى از مؤمنان را به معنى حقيقى شامل مى شود و مصاديق عنوان مطلق هستند و اين مطلب راه گشاى فهم بسيار از اخبارى است كه تطبيق آياتى را بر يك گروه يا يك شخص نموده اند كه توهّم مى شود اختصاص را، و اين گونه نيست، بلكه ذكر مصداق يا مصاديق است. 30

امام خمينى1 در آياتى كه داراى شأن نزول خاص يا موضوع خاص هستند، با الغاى خصوصيت، حكمى كلى برداشت مى كنند و آن را بر مصاديق ديگر تطبيق مى دهند. نمونه اين عمل ذيل آيه «وَلاَ تَعَاوَنُواْ عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده: 2) است كه ايشان پس از تفسير آيه و بحث بر اينكه مصداق «تعاون بر اثم» چيست، مى نويسند:

حاصل آنچه گفته شد، همانا بعد از اينكه عرفا از آيه شريفه الغاى خصوصيت مى شود، حرمت آماده كردن وسايل گناه براى كسى كه همّت به انجام گناه دارد، فهميده مى شود. 31

بر اساس همين مبناست كه ايشان در بسيارى از نوشته ها و سخنرانى هاى خود، از اين شيوه استفاده كرده و موضوعات روز را نيز بر آيات قرآن تطبيق نمودند. نمونه هاى ذيل از اين گونه است:

1. امام خمينى قدس سره درباره پيروزى رزمندگان جنگ تحميلى آورده است:

آيا آنچه خداوند تعالى مى فرمايد: «وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقا» (احزاب: 26) مصداق ظاهرش در فتح مبين متحقق نيست؟ آيا آيه «هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» (فتح: 4) مصداق ظاهرش رزمندگان اين جبهه نيست؟ مگر آنچه در صدر اسلام واقع شد و موجب فتح لشكر اسلام گرديد جز اينها بود؟ 32

2. در يكى از بيانات ايشان چنين آمده است:

«جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقا» (اسراء: 81) باطل الآن خودش را در مقابل حق زبون مى بيند و براى او باطل خيلى ارزشمند است. باطلِ آنها بود كه همه كشورهاى اسلامى جهان را عقب نگه داشته است، باطل هاى آنها بود كه از مركز دانشگاه ها تا همه جاى كشور نفوذ كرده بودند و باطلِ خودشان را به پيش مى بردند و حالا مى بينند كه در معرض زهوق است... ما بايد كوشش كنيم كه مفاد اين آيه شريفه را متحقق كنيم و همه ملت هاى اسلامى بايد كوشش كنند كه حق را در جامعه خودشان پياده كنند كه مصداق «جَاء الْحَق» متحقق بشود. 33

بيان مصداق آيات با استفاده از روايات

امام خمينى قدس سره معتقد بودند: نوع تفاسير رسيده از اهل بيت عليهم السلام از قبيل بيان مصداق است. اگرچه اين مصداق از حيث ظهور و خفا يا اشرفيت و افضليت گوناگون است و به همين دليل، گاهى درباره يك آيه، روايات متنوع و متفاوت وارد شده است، به گونه اى كه كسى كه اطلاع ندارد آنها را متعارض و متناقض مى پندارد. از ديدگاه ايشان، آيه كريمه در هر بار، به اقتضاى مناسبت، به مصداق جديدى تفسير مى شود، ولى جاهل گمان مى كند كه بين روايات تعارض وجود دارد.34

ايشان ذيل تفسير آيه «فطرت»، درباره روايات واردشده كه فطرت را به «توحيد» تفسير كرده اند، مى نويسند:

و بايد دانست كه گرچه در اين حديث شريف و بعضى از احاديث ديگر، 35 «فطرت» را تفسير به «توحيد» فرمودند، ولى اين از قبيل بيان مصداق است، يا تفسير به اشرف اجزاء شى ء است؛ چنانچه نوعا تفاسير وارده از اهل عصمت ـ سلام اللّه عليهم ـ از اين قبيل است. 36

يكى از راه كارهاى امام خمينى قدس سره براى رفع تعارض ميان روايات تفسيرى، كه ذيل يك آيه وارد شده، آن است كه اين روايات مختلف و متعارض را از قبيل بيان مصداق بدانيم و همه را بپذيريم. ايشان در تفسير و مصداق يابى «حسنه» در آيه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً» (بقره: 201) ضمن تفسير و بيان چند مصداق براى آن مى فرمايند:

روايات مختلفى كه در اين باب هست و تأليف شده است، مصاديقى را ذكر كرده اند ـ اختلاف ندارند. اين روايات آنها مصاديق را ذكر مى كنند و لهذا، مصاديق مختلفه در روايات ذكر شده است و در لسان مفسرين هم جهات مختلف گفته شده است. 37

رواياتى كه امام راحل در تعيين مصداق آيات به كار برده اند، در موضوعات گوناگونى است. بخش زيادى از اين روايات، در تطبيق اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام و پيروان آنها با آيات است. دسته اى ديگر مربوط به مصداق يابى مفاهيم فقهى است. برخى نيز تطبيق مسائل روز جامعه با آيات است. در اينجا، به چند نمونه از استفاده هاى ايشان از روايات تفسيرى در بيان مصداق آيات اشاره مى شود:

الف. تطبيق بر معصومان عليهم السلام به عنوان مصداق اتم و اكمل: در برخى تفاسير روايى مانند نورالثقلين و البرهان، روايات تفسيرى بسيارى وجود دارد كه محتواى آن ذكر مصاديق امامت و ولايت و تطبيق اين موضوعات بر آيات است. اين تفاسير تنها به نقل اين روايات بسنده نموده اند. از ديدگاه امام خمينى قدس سره، تطبيق اين گونه روايات بر اهل بيت عليهم السلام از قبيل تطبيق مصداق است. نمونه هاى ذيل از اين گونه است:

1. مصداق «اهل ذكر» در آيه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» (نحل: 43): «از طريق سنّيان سه حديث وارد شده كه اهل ذكر على بن ابى طالب (ع)است.»38

2. مصداق «نفس مطمئنة» در آيه «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (فجر: 27ـ28):

با ياد خداست كه تزلزل ها ريخته مى شوند؛ اطمينان پيدا مى شود. وقتى اطمينان پيدا شد و ذكر خدا و ياد خدا شد، وقتى است كه مخاطب مى شود به اين خطاب: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» در روايتى است كه خطاب به حضرت سيدالشهداست. 39 آن وقت است كه به شما مى گويند كه «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»، نه فى عباداللّه، نه فى عباد ديگر. 40

3. مصداق «وجه اللّه»:

اين ولايت مطلقه همان مقام فيض مقدس است كه در كتاب شريف، اشاره به آن فرموده بقوله [تعالى]: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: 88) و در حديث شريف كافى، حضرت باقرالعلوم ـ (ع) ـ فرمايد: «نحن وجه اللّه.» 41 و در دعاى «ندبه» است: «اَينَ وَجْهُ اللّه الذى اليه يتوجه الاولياء، اَينَ السَببُ المُتصل بين الارض و السماء»؟ 42 و 43

براى بررسى بيشتر، پژوهشگران را به نمونه هاى ديگر ارجاع مى دهيم.44

ب. روايات بيانگر مصداق مفاهيم قرآنى:

1. مصداق آيه «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نور: 19):

هرچند استدلال به خود آيه براى اثبات مدعا، تكلّف و به بى راهه رفتن است، پس بهتر است به اين آيه به ضميمه بعضى روايات استدلال شود؛ رواياتى مثل مرسله ابن ابى عمير از امام ابى عبداللّه كه امام گفت: «من قال فى مؤمن ما رَأته عيناه و سَمعته اُذناه، فَهُو مِن الذين قال اللّه ـ عزوجل (كسى كه در مورد مؤمنى چيزى بگويد كه چشمانش ديده و گوش هايش شنيده است، اين همان كسى كه خدافرموده است: «إِنَ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَهُ فِيالَّذِينَ آمَنُوالَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» 45 و 46

2. مصداق «من شاء اللّه» در آيه «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُم قِيَامٌ يَنظُرُونَ»(زمر: 68):

و شايد در آيه شريفه «فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ»، مقصود از مستثنى اين نوع از اهل سلوك باشد كه براى آنها قبل از نفخ صور كلى، صعق و محو حاصل شده. و شايد يكى از محتملات فرمايش رسول خدا كه فرمودند: «انَا وَ السّاعَةُ كَهاتَين» هستيم 47 ـ و جمع فرمودند بين دو سبّابه شريفه خود ـ همين معنى باشد. 48

3. مصداق آيه «لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابا» (نبأ: 23): «در ذيل آيه شريفه «لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابا» روايت شده كه اين "حقب" براى اهل هدايت و كسانى است كه اصل ايمانشان محفوظ باشد.»49و50

3. تفسير آيات

معصومان عليهم السلام بر اساس شأنشان، كه مبين قرآن بودن است،51 در موارد لزوم، به تفسير آيات قرآن پرداخته و ابهامات معانى، مفاهيم و مصاديق آيات را براى ديگران توضيح داده اند. از ايشان در بسيارى از موارد، درباره آيات گوناگون، سؤال كرده اند. بيانات ايشان درباره آيات و جواب ايشان به پرسش هاى ديگران و همچنين احاديثى كه به صورت مستقيم به شرح آيات نپرداخته اند اما مى توان از آنها در تبيين آيات بهره گرفت، مجموعه اى از روايات تفسيرى را شكل داده اند كه بخشى از آن به دست ما رسيده است.

بخش عمده اى از روايات تفسيرى معصومان در جهت كشف و تبيين پيام هاى آيات است. در اين دسته از روايات، مى توان به لايه هاى درونى و بيرونى آيات پى برد. مراد از «لايه هاى درونى آيات»، پيام هاى آن آيه است كه از ظاهرش برنمى آيد و منظور از «لايه هاى بيرونى»، واژگان و مضمون ظاهرى آيات است. امام خمينى قدس سره بخشى از روايات را در اين زمينه به كار گرفته و از اين رهگذر، داده هاى تفسيرى خود را سامان داده اند.

بررسى موارد استفاده ايشان از روايات تفسيرى نشان مى دهد كه وقتى ايشان درصدد شرح و تفسير آيه با استفاده از روايات بوده، از روايات در سه عرصه استفاده كرده اند كه در ذيل، به تفصيل ذكر مى شود:

الف. شرح و تفسير واژگان

روايات تفسيرى از جمله منابعى است كه براى شرح واژگان آيات از آنها استفاده مى شود. معمولاً اين روايات در پاسخ به سؤالات صحابه ذكر شده و معصومان عليهم السلام در جهت تبيين معانى آن واژگان و اصطلاحات، به سؤال ايشان پاسخ مى گفته اند. امام خمينى قدس سره از اين گونه داده هاى روايى معصومان عليهم السلام استفاده كرده و آن را در جاى جاى آثار تفسيرى خود به كار برده اند. نمونه هاى ذيل، توجه ايشان به اين گونه روايات را نشان مى دهد. ذكر اين نكته ضرورى است كه ايشان گاهى از اين روايات براى توضيح ظاهرى واژگان، و گاهى شرح معانى غيرظاهرى ـ كه به نحوى تفسير آن است ـ استفاده كرده اند:

1. ترتيل:

و از آداب قرائت، كه موجب تأثير در نفس نيز هست و سزاوار است كه شخص قارى مواظبت آن كند، «ترتيل» در قرائت است. و آن ـ به طورى كه در حديث است ـ عبارت است از: حد توسط بين سرعت و تعجيل در آن و تأنّى و فتور مفرط كه كلمات از هم متفرق و منتشر گردد.

عن محمّدبن يعقوب بإسناده عن عبداللّه بن سليمان، قال: سألت أباعبداللّه ـ (ع) ـ عن قول اللّه تعالى: «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً.» قال: قال أميرالمؤمنين ـ (ع): «تبينه تبيانا، (خ ل: تبيينا) و لا تهذّه هذّ الشّعر [و لا تنثره ]نثر الرّمل، و لكن أفزعوا قلوبكم القاسية، و لا يكن همّ أحدكم آخر السّورة.» 52

گويد: پرسيدم از حضرت صادق ـ سلام اللّه عليه ـ از قول خداى تعالى كه مى فرمايد: «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» مقصود چيست؟ فرمود: حضرت اميرالمؤمنين ـ (ع) ـ فرمود: يعنى: اظهار كن آن را اظهار نمودن كاملى، و سرعت مكن در آن؛ چنانچه در شعر سرعت مى كنى، و متفرّق مكن اجزاى آن را چون ريگ هاى متفرق كه اجزايش با هم ملتئم نشود، وليكن طورى قرائت كنيد كه تأثير در قلوب كند و دل هاى سخت شما را به فزع آورد، و همّ شما آخر سوره نباشد. 53

2. استدراج:

و اگر نادرا حق تعالى ظالمى را گرفتار كند مى توان گفت: از عنايات حق تعالى به آن ظالم است. اگر اهل معصيت و ظلم را به حال خودشان واگذار فرمايد «استدراج» است؛ چنانچه خداى تعالى مى فرمايد: «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» (اعراف: 182ـ183)؛ يعنى زود است كه نعمت دهيم آنها [را] درجه درجه، از جهتى كه نمى دانند، و مهلت دهيم آنها را. همانا اخذ من شديد است. ... و در مجمع البيان روايت كند از حضرت صادق ـ (ع): أنّه قال: «إذا أحدث العبد ذنبا جدّد له نعمة فيدع الاستغفار، فهو الاستدراج.» 54 فرمود: وقتى حادث كند بنده گناهى را تجديد شود براى او نعمتى، پس واگذارد استغفار را، پس آن استدراج است. 55

3. واژگان سوره توحيد:

اللّه:

فرمود حضرت باقر ـ (ع): معنى «اللّه» معبودى است كه خلق متحيرند از درك حقيقت او و احاطه به كيفيت او. 56

أحد:

فرمود حضرت باقر ـ (ع): «احد» فرد يكتاست. و «احد» و «واحد» به يك معنا است؛ و آن يكتايى است كه نظيرى براى او نيست. و توحيد اقرار به وحدت است، و آن يكتايى است كه نظيرى براى او نيست. و توحيد اقرار به وحدت است، و آن انفراد است. و «واحد» عبارت از متباينى است كه از چيزى منبعث نشود و با چيزى متّحد نگردد. و از اينجاست كه گويند بناء عدد از «واحد» است و "واحد" از عدد نيست؛ زيرا كه عدد به «واحد» گفته نشود، بلكه به دو تا گفته شود. پس معنى قول خدا: «اللَّهُ أَحَدٌ» آن است كه معبودى كه خلق متحيرند از ادراك او و احاطه به كيفيت او. يكتاست در خدايى، و متعالى از صفات خلق است. 57 و 58

صمد:

فرمود حضرت باقر ـ (ع) ـ كه حديث كرد براى من پدرم، زين العابدين ـ (ع) ـ از پدرش، حسين بن على ـ عليهماالسلام ـ كه فرمود: «صمد» آن است كه جوف ندارد. و «صمد» آن است كه آقايى او به منتها رسيده. و «صمد» آن است كه نمى خورد و نمى آشامد. و «صمد» آن است كه نمى خوابد. و «صمد» دائمى است كه هميشه بوده و هميشه خواهد بود.

فرمود حضرت باقر ـ (ع) ـ محمّدبن حنفيه مى گفت: «صمد» آن است كه قائم بنفسه باشد و غنىّ از غير باشد. و غير او گفت: صمد متعالى از كَوْن و فساد است. و «صمد» آن است كه موصوف به تغاير نباشد.

و حضرت باقر ـ (ع) ـ فرمود: «صمد» بزرگ مُطاعى است كه فوق او امر و نهى كننده اى نباشد. فرمود: سؤال شد على بن الحسين زين العابدين ـ عليهماالسلام ـ از صمد. فرمود: «صمد» آن كسى است كه شريك از براى او نيست، و مشكل و ثقيل نيست براى او حفظ چيزى، و پوشيده نمى ماند از او چيزى. 59 و 60

ب. شرح مفاد ظاهر آيات

شرح مفاد آيات قرآن و تبيين معنا و مضمون آيه از ديگر استفاده هاى امام خمينى قدس سره از روايات تفسيرى است. روايات تفسيرى در بسيارى موارد، تفسير آيات را بر عهده دارد و با استفاده از آن، مى توان فهم آيه و منظور خداوند از ايراد آيه مورد نظر را دريافت. اين گونه روايات بسيارى از سؤالاتى را كه در مواجهه با آيه در بادى نظر به ذهن مى رسد، پاسخ مى دهد. نمونه هاى ذيل، كه در آثار امام راحل پراكنده است، از اين گونه روايات است كه به كمك ايشان آمده و تفسير و فهم آيه را آسان مى سازد.

1. تفسير آيه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات: 10):

در كافى شريف است: عن العقرقوفى، قال سمعت أباعبداللّه ـ (ع) ـ يقول لأصحابه: «اتّقوا اللّه و كونوا إخوة بررة متحابّين فى اللّه متواصلين متراحمين، تزاوروا و تلاقوا و تذاكروا أمرنا و أحيوه»؛ 61 امام صادق ـ (ع) ـ به اصحابش فرمود: تقوا پيشه كنيد و با يكديگر برادرانى نيكوكار باشيد كه يكديگر را براى خدا دوست دارند و با هم رابطه دارند، در حالى كه با هم مهربانند. به ديدار و ملاقات يكديگر برويد و امر ما را ياد كنيد و آن را زنده كنيد.

و عن أبى عبداللّه ـ (ع) ـ قال: «يحقّ على المسلمين الاجتهاد فى التّواصل و التّعاون على التّعاطف و المواساة لأهل الحاجة و تعاطف بعضهم على بعض، حتّى تكونوا كما أمركم اللّه ـ عزّو جلّ ـ: «رُحَمَاء بَيْنَهُمْ...» الآية. 62 و عنه ـ (ع): «تواصلوا و تبارّوا و تراحموا، و كونوا إخوة أبرارا كما أمركم اللّه ـ عزوجل»؛ 63 بر مسلمانان واجب است كه در رابطه با يكديگر و همكارى در مهربانى و مواسات به نيازمندان و مهربانى بعضى از آنها به بعضى ديگر، كوشش كنند تا همان گونه شويد كه خداوند ـ عزوجل ـ به شما امر كرده است: «در ميان خود، با يكديگر مهربانند...» ايشان همچنين فرمودند: با يكديگر ارتباط برقرار كنيد و به هم نيكى كنيد و مهربانى نماييد و براى همديگر برادرانى نيكوكار باشيد؛ همان گونه كه خداوند ـ عزوجل ـ به شما امر كرده است. 64

2. تفسير آيه «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابا مِن دُونِ اللّهِ» (توبه: 31)؛

در تفسير مجمع البيان از ثعلبى از عُدى بن حاتم نقل شده است كه گفت: به حضور پيامبر خدا صلي الله عليه و اله رسيدم، در حالى كه اين آيه از سوره «برائت» را قرائت مى كردند: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ...»، به آن حضرت گفتم: ما كه رهبران و دانشمندان خود را پرستش نمى كنيم. پيامبر صلي الله عليه و اله فرمود: «أليس يحرمون ما احل اللّه فتحرمونه»؛ آيا چنين نيست كه آنان حلال خدا را حرام مى كنند و شما نيز به پيروى از آنان، آن را بر خود حرام مى دانيد، و حرام خدا را حلال مى كنند و شما هم آن را حلال مى دانيد؟ مى گويد: گفتم: بله، همين گونه است. پيامبر صلي الله عليه و اله فرمودند: «فتلك عبادتهم»؛ همين كار شما، پرستش و عبادت آنان است. 65 روايات ديگرى نيز به اين مضمون وجود دارد. اين شرك به معناى حقيقى نيست. 66

3. تفسير زنگار گرفتگى قلب در آيه «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففين: 14):

«از مراجعه به كتاب الهى و اخبار و آثار انبيا و اوليا ـ عليهم السلام ـ معلوم [مى]شود كه [آنان] اهميت به تطهير قلوب، از تطهير ظواهر بيشتر داده اند، بلكه [به نظر ائمه] جميع اعمال و افعال ظاهره، مقدمه تطهير قلوب [معرفى شده] است؛ چنانچه تطهير قلوب مقدمه تكميل آنهاست...

ابى جعفر ـ (ع) ـ قال: «ما من عبد اِلّا و فى قلبهِ نقطَةٌ بيضاءٌ؛ فان اَذنَبَ ذَنبا خرجَ فى تلك النكتة نكتةٌ سوداء، فإن تاب ذَهَب ذلك السَّوداء، و ان تمادى فى الذُنوب زاد ذلك السوداء حتى يغَطِّى البياض؛ فاءذا غُطِّى البياضُ لم يرجع صاحبه الى خير ابدا و هُوَ قولُ اللّه ـ عزَّوجل: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ.» 67

امام باقر ـ (ع) ـ فرمودند: هيچ بنده اى نيست، مگر اينكه در قلبش نقطه سفيدى [و نورانى اى] است. اگر مرتكب گناهى گردد در آن نقطه، نقطه سياهى پديدار مى گردد. پس اگر بنده توبه كند آن نقطه سياه از بين مى رود، و اگر در انجام گناهان اصرار ورزد آن سياهى افزون گردد تا اينكه سفيدى قلب را فراگيرد و آن گاه است كه نقطه سفيدى فراگرفته شد، صاحب آن هرگز به خير و نيكى باز نمى گردد؛ و اين سخن خداوند بلندمرتبه است كه مى فرمايد: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ هرگز چنين نيست، بلكه آنچه به دست آورده اند بردل هايشان زنگار گذاشته است. 68

ج. كشف پيام درونى آيات

بخشى از روايات تفسيرى، دربردارنده موضوعاتى فراتر از شرح ظاهر آيه است. چنين رواياتى ممكن است جزئيات يك موضوع كلى را شرح دهد و يا به دليل يا نتيجه يك واقعه قرآنى اشاره كند و يا يك موضوع قرآنى را به تصوير بكشد و يا حقيقت خارجى يك مفهوم قرآنى را شرح دهد. در نمونه هاى ذيل بدان ها اشاره مى شود: اين شيوه اى است كه در روايات تفسيرى قابل دست يابى است و امام خمينى قدس سره به خوبى از اين دسته روايات در جهت كشف پيام هاى درونى آيات بهره برده اند:

1. تفسير ولايت در آيه«النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»(احزاب: 6):

شكى نيست كه امر «ولايت» از نظر عقلا، مانند ارث در اموال قابل انتقال است. اگر كسى به آيه شريفه «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» نظر كند و اين روايتى را كه مى گويد: «العلماء ورثة الانبياء» بنگرد، متوجه مى شود كه مراد همين امور اعتباريه است كه عقلا آن را قابل انتقال مى دانند.

اگر اين عبارت «العلماء ورثة الانبياء» درباره ائمّه ـ عليهم السلام ـ وارد شده بود، همچنان كه در روايت آمده كه ائمّه در همه امور وارث پيغمبر (ص) هستند، جاى ترديد نبود كه مى گفتيم: ائمّه در همه امور وارث پيغمبر (ص) هستند، و اين طور نبود كه كسى بگويد كه مراد وراثت در علم و مسائل شرعيه است.

بنابراين، اگر ما فقط جمله «العلماء ورثة الانبياء» را در دست داشتيم و از صدر و ذيل روايت صرف نظر مى كرديم، به نظر مى رسيد كه تمام شئون رسول اكرم (ص)، كه بعد از ايشان قابل انتقال است، و از آن جمله امارت بر مردم، كه بعد از ايشان براى ائمّه ثابت است، براى فقها هم ثابت مى باشد، مگر شئونى كه به دليل ديگرى خارج شود، و ما هم به مقدارى كه دليل خارج مى كند، كنار مى گذاريم. 69

2. حقيقت غيبت كردن با توجه به آيه «وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتا فَكَرِهْتُمُوهُ» (حجرات: 12):

و در روايت ديگر است كه غيبت كننده در روز قيامت، گوشت خود را مى خورد. و در وسائل از مجالس صدوق طائفه ـ رضوان اللّه عليه ـ سند به حضرت امير ـ (ع) ـ رساند در ضمن مواعظش به نوف البكالى: قال قلت: زدنى. قال: «اجتنب الغيبة؛ فإنّها إدام كلاب النّار.» ثمّ قال: «يا نوف، كذب من زعم أنّه ولد من حلال و هو يأكل لحوم النّاس بالغيبة.» 70 نوف گويد: گفتم به مولى ـ (ع): زياده از اين موعظه فرما مرا. فرمود: دورى كن از غيبت؛ زيرا كه آن نانخورش سگ هاى آتش است. پس از آن فرمود: اى نوف، دروغگوست كسى كه گمان كند زاييده حلال است، و حال آنكه گوشت هاى مردم را مى خورد به غيبت.» 71

3. حقيقت «نور» با توجه به آيه «وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورا فَمَا لَهُ مِن نُورٍ» (نور: 40):

حقيقت وجود عين نور است و عين علم است:«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.» (نور: 35) پس علم عين نور است. و در آيات شريفه، ايمان و علم را به نور تعبير فرمودند:«وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورا فَمَالَهُ مِن نُورٍ» و در آيه شريفه «نور» به حسب تفسير اهل بيت عصمت ـ عليهم السلام ـ نور تفسير به علم شده است. 72 و 73

4. سبب نزول آيات

«سبب نزول» در اصطلاح مفسّران و دانشمندان علوم قرآنى، رويداد يا پرسشى است كه به اقتضاى آن، قسمتى (آيه يا آيات يا سوره اى) از قرآن كريم همزمان يا در پى آن نازل شده است.74

بسيارى از مفسّران از اصطلاح «شأن نزول» به جاى «سبب نزول» استفاده كرده اند و تفاوتى ميان اين دو قايل نشده اند؛ اما با يك تعريف دقيق تر، مى توان مصاديق اين دو اصطلاح را از يكديگر بازشناخت. هرگاه به مناسبت جريانى درباره شخص يا حادثه اى، خواه در گذشته يا آينده و يا درباره فرض احكام، آيه يا آياتى نازل شود، همه اين موارد را «شأن نزول» آن آيات مى گويند؛ اما «سبب نزول» حادثه يا پيشامدى است كه متعاقب آن، آيه يا آياتى نازل شده و به عبارت ديگر، آن پيشامد موجب نزول گرديده است.75

بخشى از روايات تفسيرى موجود در كتب تفسيرى، رواياتى است كه سبب نزول آيات و زمينه هايى را بيان كرده است كه موجب نزول آيات شده اند. اين اسباب و زمينه ها در شكل هاى گوناگون بروز داشته است. گاهى از پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله سؤالى مى شد، گاهى حادثه اى اتفاق مى افتاد، و گاهى شرايط سياسى ـ اجتماعى روز ايجاب مى كرد كه آياتى نازل شود. اطلاع از اين روايات، نقش مهمى در درك صحيح و تفسير درست آيات دارد و در برخى موارد، آگاهى از تفسير قرآن، بدون دانستن سبب نزول ممكن نيست.76

آيت اللّه معرفت معتقد است: «چه بسا آگاهى از حادثه نخستين و مناسبت اوليه اى كه مقتضى نزول آيه بوده، از بهترين ابزارهاى پرده برداشتن از رخسار آيه است.»77

علّامه طباطبائى نيز، كه به دليل جهانى و جاودانه بودن معارف قرآن، براى سبب نزول نقش مهمى در فهم آيات قايل نيست،78 با اين حال، تأثير آن را در روشن شدن مورد نزول آيات پذيرفته، مى نويسند: «اين زمينه ها را كه موجب نزول سوره يا آيه مربوطه مى باشد، "اسباب نزول" مى گويند و البته دانستن آنها تا اندازه اى انسان را از مورد نزول و مضمونى كه آيه نسبت به خصوص مورد نزول خود به دست مى دهد، روشن ساخته، كمك مى كند.»79

امام خمينى قدس سره در موارد گوناگون، از روايات تفسيرى در جهت بررسى سبب نزول آيات، بهره گرفته اند. تفسير بخشى از سور قرآن كريم، كه توسط امام خمينى قدس سره انجام شده و در دست ماست، شامل برخى از روايات اسباب نزول است. بررسى آثار تفسيرى و غيرتفسيرى ايشان نشان مى دهد تعامل امام راحل با روايات سبب يا شأن نزول، از لحاظ اعتبار و ميزان كاربرد و مواجهه با متن و سند آن، همانند ديگر روايات تفسيرى است. ايشان در برخى موارد، به نقد نظر مفسّران را ذيل روايات اسباب نزول نيز مى پردازند. در اين بخش، به چند نمونه از استفاده هاى ايشان از روايات تفسيرى براى ارائه سبب يا شأن نزول آيات، اشاره مى شود:

1. سبب نزول آيه «اكمال»:80 كشف سبب نزول آيه «اكمال» مى تواند مؤيّد يكى از دو ديدگاه شيعه يا اهل سنت درباره ولايت حضرت على (ع) باشد. حديثى كه امام راحل نقل كرده و بدان استناد جسته اند مؤيّد ديدگاه شيعه در نصب الهى جانشين پيامبر اكرم صلي الله عليه و اله است:

حضرت ابوجعفر ـ (ع) ـ در ضمن روايتى طولانى در كافى فرموده اند: ثم نَزَلت الولاية، و انّما اَتاه ذلك فى يوم الجُمعة بِعرفة انزل اللّه تعالى: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»؛ 81 سپس «ولايت» نازل شد. و اين [امر] در روز جمعه در صحراى عرفات واقع شد و خداوند اين آيه را نازل فرمود: امروز دينتان را كامل كردم ونعمتم را بر شما تمام نمودم. و كمال دين به ولايت حضرت على ـ (ع) ـ بوده است. 82

2. سبب نزول آيه «غيبت»: ذكر و پذيرش سبب نزول آيه «غيبت» از ميان رواياتى كه ذيل آيه نقل شده، مى تواند برداشت مفسّر از آيه «غيبت» را متفاوت كند. امام خمينى قدس سرهدرباره آيه «غيبت» آورده اند:

ظاهرا شأن نزول آيه: «وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضا» (حجرات: 12) بنابر آنچه كه در تفسير مجمع البيان آمده [بر طبق اين نقل ]چنين مى باشد. امام (ع) فرمودند: آيه شريفه «وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضا...» در مورد دو نفر از اصحاب پيامبر خدا صلي الله عليه و اله نازل شد كه غيبت رفيقشان را كرده بودند و رفيقشان سلمان بود كه آن دو نفر سلمان را نزد پيامبر صلي الله عليه و اله فرستاده بودند تا غذايى براى آنان ببرد و پيامبر هم او را براى گرفتن طعام نزد اسامه بن زيد، كه خزانه دار پيامبر و مسئول بيت المال بود فرستاد، اسامه گفت: من چيزى ندارم كه بدهم، سلمان نزد آن دو نفر رفت، [و ماجرا را ذكر كرد، اما] آن دو نفر گفتند: اسامه بخل ورزيده، و در مورد سلمان هم گفتند: اگر او را سر چاه آب هم مى فرستاديم، خشك مى شد. آن گاه خودشان براى آگاه شدن از جريان به طرف اسامه، مسئول بيت المال رفتند، در بين راه به حضور پيامبر صلي الله عليه و اله رسيدند، پيامبر به آنان گفت: من در دهان شما، آثار خوردن گوشت را مى بينم، شما چه خورده ايد؟ جواب دادند: اى پيامبر، نه، ما امروز هيچ گوشتى نخورده ايم. پيامبر فرمود: چرا، شما گوشت سلمان و اسامه را خورده ايد، و در اين هنگام آيه شريفه نازل شد. 83

امام راحل سپس نظر خود را درباره اين روايت و نقل طبرسى چنين بيان مى كنند:

و معلوم است كه سلمان و اسامه اين طور نبودند كه آن دو نفر گفتند. پس آيه شريفه بنابراين نقل، در مورد تهمت نازل شده است.

از كلام طبرسى فهميده مى شود كه او يقين دارد شأن نزول آيه همين قصه بوده و اين گونه نقل كردن مرسله از شخصى مثل طبرسى خالى از يك نوع اعتبار نيست. 84

3. سبب نزول آيات ابتدايى سوره «معارج»: از آيات ابتدايى سوره «معارج» برمى آيد كه سبب نزول خاصى داشته است. سبب نزول خاصى كه امام راحل از منابع گوناگون ذيل اين آيات نقل كرده اند منجر به اثبات عقيده شيعه در موضوع «ولايت» مى شود. ايشان نوشته اند:

نعمان بن حرث چون شنيد كه پيغمبر (ص) اميرالمؤمنين (ع) را روز غدير به امامت نصب كرد، آمد پيش پيغمبر (ص)، گفت: تو ما را از جانب خدا امر كردى كه شهادت به وحدانيت خدا و رسالت تو دهيم و امر كردى به جهاد و حج و صيام و صلات، ما نيز قبول كرديم. بعد از اينها، راضى نشدى، تا آنكه اين بچه را نصب كردى براى امامت و گفتى: «هر كس كه من مولاى او هستم، على هم هست.» اين گفته را از خود آوردى يا از طرف خداست. پيغمبر (ص) سوگند خورد كه از طرف خداست. نعمان بن حرث رو برگرداند و گفت: خدايا، اگر اين راست است از آسمان به سر ما سنگ ببار. ناگهان خدا سنگى بر سر او زد و او را كشت، و اين آيه نازل شد.

امام ثعلبى در تفسير كبير [الكشف و البيان] خود و علّامه مصرى شلنجى در كتاب نور الابصار و حلبى در سيره خود در حجه الوداع و حاكم [نيشابورى] در مستدرك اين قضيه را نقل نمودند و اينها از معتبرين [منابع] اهل سنت هستند. 85

نتيجه گيرى

از مطالبى كه گذشت، نكات زير به دست مى آيد:

1. امام خمينى قدس سره قايل به عدم حجّيت روايات تفسيرى غيرفقهى است، ولى آن را كنار نمى گذارد و از آن استفاده مى كند.

2. طبق نظر حضرت امام، دست يابى به علم تأويل قرآن براى غيرمعصومان نيز امكان پذير است و هر كدام به ميزان مرتبه وجودى شان مى توانند بدان دست يابند.

3. استفاده امام راحل از روايات تفسيرى گاهى در جهت تأويل آيات و تأييد معانى تأويلى است. ايشان در آياتى كه داراى شأن نزول خاص يا موضوع خاص هستند با الغاى خصوصيت، حكمى كلى برداشت مى كنند و آن را بر مصاديق ديگر تطبيق مى دهند.

4. امام خمينى قدس سره معتقدند: نوع تفاسير رسيده از اهل بيت عليهم السلام از قبيل بيان مصداق است. كاربردهايى كه ايشان از روايات در اين زمينه داشته اند عبارت است از: تطبيق اهل بيت عليهم السلام و پيروان آنها با آيات، مصداق يابى مفاهيم فقهى و تطبيق مسائل روز جامعه با آيات.

5. امام راحل از روايات تفسيرى با هدف تفسير، در سه موضوع استفاده كرده اند: تفسير واژگان، شرح مفاد ظاهر آيات، كشف پيام درونى آيات.

پي‌نوشت‌ها:

1ـ ر.ك: سيدروح اللّه موسوى خمينى، انوارالهداية فى التعليقة على الكفاية، ج 1، ص 275؛ همو، تهذيب الاصول، ج 2، ص 437؛ همو، تنقيح الاصول، ج 3، ص 190.

2ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح حديث جنود عقل و جهل، ص 4.

3ـ همو، تهذيب الاصول، ج 2، ص 468.

4ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، كشف الاسرار، ص 318.

5ـ همان، ص 320.

6ـ ابن منظور، لسان العرب، ج 1، ص 174؛ راغب اصفهانى، المفردات، ص 99.

7ـ نورالدين جزايرى، فروق اللغات، ص 88ـ89.

8ـ احمدبن فارس، مقاييس اللغة، ج 1، ص 87.

9ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح حديث جنود عقل و جهل، ص 311و312.

10ـ همو، كشف الاسرار، ص 323.

11ـ همو، تفسير سوره حمد، ص 33.

12ـ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 24، ص 237ـ238.

13ـ امام خمينى، صحيفه امام، ج 18، ص 423.

14ـ همو، شرح حديث جنود عقل و جهل، ص 4.

15ـ همو، تفسير سوره حمد، ص 93.

16ـ همو، شرح حديث جنود عقل و جهل، ص 61.

17ـ ملّاصدرا، الحكمة المتعالية، ج 3، ص 312، فصل 7 از مرحله 10.

18ـ محمدبن يعقوب كلينى، كافى، ج 1، ص 49.

19ـ ر.ك: محمدبن محمد نعمان مفيد، الاختصاص، ص 4.

20ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح حديث جنود عقل و جهل، ص 114.

21ـ شيخ عباس قمى، مفاتيح الجنان، زيارت جامعه كبيره.

22ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، آداب الصلوة، ص 263.

23ـ همو، تقريرات فلسفه، ج 3، ص 546.

24ـ نمونه هاى ديگر: تأويل آيه 2 سوره فتح، همو، شرح چهل حديث، ص 338ـ341؛ تأويل «طه»، همان، ص 350؛ تأويل وضو و تيمم، همو، سرالصلاة، ص 41ـ43؛ تأويل آيه «بسم اللّه الرحمن الرحيم»، همو، شرح دعاى سحر، ص 52ـ53؛ همو، تفسير سوره حمد، ص 6ـ7 و 133؛ همو، آداب الصلوة، ص 240ـ241؛ همو، تأويل عقده لسان حضرت موسى (ع)، تقريرات فلسفه، ج 1، ص 87 و... .

25ـ سيدرضا مؤدب، مبانى تفسير قرآن، ص 304.

26ـ سيدمحمدحسين طباطبائى، الميزان، ج 3، ص 67.

27ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، آداب الصلوة، ص 347.

28ـ همان.

29ـ سيدمحمدعلى ايازى، تفسير قرآن مجيد برگرفته از آثار امام خمينى، ج 1، ص 264.

30ـ امام خمينى، صحيفه امام، ج 18، ص 518.

31ـ همو، مكاسب محرمه، ج 1، ص 214.

32ـ همو، صحيفه امام، ج 16، ص 155.

33ـ همان، ج 13، ص 162ـ163.

34ـ ر.ك: همو، شرح چهل حديث، ص 180.

35ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 12و13؛ محمدبن على صدوق، التوحيد، ص 328ـ331؛ سيدهاشم بحرانى، البرهان، ج 3، ص 261ـ263.

36ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح چهل حديث، ص 180.

37ـ همو، صحيفه امام، ج 20، ص 395.

38ـ همو، كشف الاسرار، ص 139..

39ـ على بن ابراهيم قمى، تفسير قمى، ج 2، ص 422.

40ـ امام خمينى، صحيفه امام، ج 14، ص 210.

41ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 1، ص 145.

42ـ شيخ عباس قمى، همان، دعاى ندبه.

43ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح چهل حديث، ص 635.

44ـ براى مطالعه بيشتر، ر.ك: سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح چهل حديث، ص 360 و 533ـ534 و 636؛ همو، كشف الاسرار، ص 139و140 و 163ـ164؛ همو، انوارالهدايه، ج 1، ص 310؛ همو، آداب الصلوة، ص 287ـ288؛ همو، صحيفه امام، ج 10، ص 533ـ534 و... .

45ـ محمدبن حسن حرّ عاملى، وسائل الشيعه، ج 12، ص 280.

46ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، مكاسب محرمه، ج 1، ص 373.

47ـ محمدباقر مجلسى، همان، ج 2، ص 309.

48ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، آداب الصلوة، ص 275.

49ـ ر.ك: فضل بن حسن طبرسى، مجمع البيان، ج 9ـ10، ص 643.

50ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، جهاد اكبر، ص 34.

51ـ ر.ك: نحل: 44.

52ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 614.

53ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح چهل حديث، ص 503.

54ـ فضل بن حسن طبرسى، همان، ج 9ـ10، ص 510.

55ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح چهل حديث، ص 245ـ246.

56ـ همو، آداب الصلوة، ص 315.

57ـ محمدبن على صدوق، همان، ص 90.

58ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، آداب الصلوة، ص 315.

59ـ محمدبن على صدوق، همان، ص 90.

60ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، آداب الصلوة، ص 315ـ316. براى مطالعه بيشتر، ر.ك: همو، الخلل فى الصلاة، ص 322؛ همو، الطهارة، ج 3، ص 433ـ434 و 466؛ همو، شرح چهل حديث، ص 213.

61ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 175.

62ـ همان.

63ـ همان.

64ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح چهل حديث، ص 310.

65ـ فضل بن حسن طبرسى، همان، ج 5، ص 37.

66ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، الطهارة، ج 3، ص 402.

67ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 273.

68ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، سرالصلاة، ص 36ـ37. براى مطالعه بيشتر، ر. ك: همو، شرح چهل حديث، ص 321؛ همو، الطهارة، ج 2، ص 73ـ75؛ شرح حديث جنود عقل و جهل، ص 284ـ285؛ همو، شرح دعاى سحر، ص 60؛ همو، مصباح الهداية، ص 47ـ48.

69ـ همو، ولايت فقيه، ص 101ـ102.

70ـ محمدبن حسن حرّ عاملى، همان، ج 12، ص 283.

71ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح چهل حديث، ص 304.

72ـ ر.ك: محمدبن على صدوق، همان، ص 157.

73ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح چهل حديث، ص 419. براى مطالعه بيشتر، ر.ك: همان، ص 326ـ327؛ همو، شرح حديث جنود عقل و جهل، ص 276 و 293.

74ـ على اكبر بابايى و ديگران، روش شناسى تفسير قرآن، ص 144.

75ـ ر.ك: محمود رجبى، روش تفسير قرآن، ص 121ـ122.

76ـ ر.ك: جلال الدين سيوطى، الاتقان فى علوم القرآن، ج 1، ص 93، نوع نهم؛ محمدعبدالعظيم زرقانى، مناهل العرفان، ج 1، ص 109، مبحث پنجم.

77ـ محمدهادى معرفت، التمهيد فى علوم القرآن، ج 1، ص 242.

78ـ ر.ك: سيدمحمدحسين طباطبائى، قرآن در اسلام، ص 137.

79ـ همان، ص 135.

80ـ مائده: 3.

81ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 1، ص 290.

82ـ سيدروح اللّه موسوى خمينى، شرح الدعاءالسحر، ص 66.

83ـ فضل بن حسن طبرسى، همان، ج 9ـ10، ص 203؛ سيدروح اللّه موسوى خمينى، مكاسب محرمه، ج 1، ص 385.

84ـ همان.

85ـ همو، كشف الاسرار، ص 136. براى مطالعه بيشتر، ر.ك: همو، ولايت فقيه، ص 100؛ همو، البيع، ج 4، ص 29؛ همو، كشف الاسرار، ص 130ـ131 و 137ـ138.

منابع

ـ ابن فارس، احمدبن، معجم مقاييس اللغه، تحقيق عبدالسلام هارون، قم، دارالكتب العلميه، بى تا.

ـ ابن منظور، محمدبن مكرم، لسان العرب، چ سوم، بيروت، دار صادر، 1414ق.

ـ ايازى، سيدمحمدعلى، تفسير قرآن مجيد برگرفته از آثار امام خمينى، قم، عروج، 1384.

ـ بابايى، على اكبر و ديگران، روش شناسى تفسير قرآن، چ سوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1387.

ـ بحرانى، سيدهاشم، البرهان فى تفسيرالقرآن، تهران، بنياد بعثت، 1416ق.

ـ جزايرى، نورالدين، فروق اللغات فى التمييز بين مفادالكلمات، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1376.

ـ حرّ عاملى، محمدبن حسن، وسائل الشيعة، چ دوم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1367.

ـ راغب اصفهانى، حسين بن محمد، المفردات فى غريب القرآن، بيروت، دارالعلم، 1412ق.

ـ رجبى، محمود، روش تفسير قرآن، چ سوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1387.

ـ زرقانى، محمدعبدالعظيم، مناهل العرفان، بيروت، دارالفكر، 1988ق.

ـ سيوطى، جلال الدين، الاتقان فى علوم القرآن، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، قم، شريف رضى، بى تا.

ـ صدوق، محمدبن على، التوحيد، چ دوم، قم، جامعه مدرسين، 1398ق.

ـ طباطبائى، سيدمحمدحسين، الميزان فى تفسيرالقرآن، چ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامى، 1417ق.

ـ ـــــ ، قرآن در اسلام، به كوشش سيدهادى خسروشاهى، چ چهارم، قم، بوستان كتاب، 1389.

ـ طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسيرالقرآن، چ دوم، بيروت، دارالمعرفه، 1408ق.

ـ قمى، شيخ عباس، مفاتيح الجنان، چ سى وچهارم، قم، فاطمه الزهراء، 1389.

ـ قمى، على بن ابراهيم، تفسير قمى، چ چهارم، قم، دارالكتاب، 1367.

ـ كلينى، محمدبن يعقوب، اصول كافى، چ چهارم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1365.

ـ مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، بيروت، الوفاء، 1404ق.

ـ معرفت، محمدهادى، التمهيد فى علوم القرآن، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، 1411ق.

ـ مفيد، محمدبن محمدنعمان، الاختصاص، قم، كنگره شيخ مفيد، 1413ق.

ـ ملّاصدرا، الحكمة المتعاليه فى الاسفار العقلية الاربعة، بيروت، دار احياءالتراث العربى، بى تا.

ـ موسوى خمينى، سيدروح اللّه، آداب الصلاة، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1370.

ـ ـــــ ، البيع، چ پنجم، بى جا، نشر اسلامى، 1415ق.

ـ ـــــ ، الخلل فى الصلاة، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1378.

ـ ـــــ ، الطهاره، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1379.

ـ ـــــ ، المكاسب المحرمة، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1374.

ـ ـــــ ، انوارالهداية فى التعليقة على الكفايه، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1372.

ـ ـــــ ، تفسير سوره حمد، چ سوم، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1376.

ـ ـــــ ، تقريرات فلسفه، تقرير آيت اللّه سيدعبدالغنى اردبيلى، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، بى تا.

ـ ـــــ ، جهاد اكبر، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، بى تا.

ـ ـــــ ، سر الصلاة، چ ششم، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1378.

ـ ـــــ ، شرح الدعاء السحر، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1374.

ـ ـــــ ، شرح چهل حديث، چ دوم، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1371.

ـ ـــــ ، شرح حديث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1377.

ـ ـــــ ، شرح دعاى سحر، ترجمه سيداحمد فهرى، چ سوم، تهران، تربت، 1384.

ـ ـــــ ، صحيفه امام، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1378.

ـ ـــــ ، كشف الاسرار، تهران، دفتر نشر فلق، بى تا.

ـ ـــــ ، مصباح الهدايه الى الخلافه و الولايه، مقدمه سيدجلال الدين آشتيانى، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1376.

ـ ـــــ ، ولايت فقيه، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1381.

ـ مؤدب، سيدرضا، مبانى تفسير قرآن، قم، دانشگاه قم، 1388.